

A Comparative Study of the Role of Good Faith, Reasonableness, and Fairness in Contract Completion under Iranian Law and Common Law

1. Saeed Moradi: Department of Private Law, Za.C., Islamic Azad University, Zanzan, Iran
2. Alireza Navarian*: Department of Private Law, Za.C., Islamic Azad University, Zanzan, Iran. Email: Dr.a.navariyan@gmail.com (Corresponding Author)
3. Mohammad Bagher Ghorbanvand: Department of Private Law, Za.C., Islamic Azad University, Zanzan, Iran

ABSTRACT

A contractual supplement, or gap filler, is a provision supplied by law or the court to address a gap or deficiency in a contract in cases where the parties have not reached an agreement on a specific matter. At times, for various reasons, the contracting parties may be unwilling or unable, at the time of concluding the contract, to agree on certain contractual terms such as the quantity or quality of the subject matter, the price, the method of payment, or the duration of the contract. Accordingly, while entering into the contract, they either postpone determining the desired terms to a future agreement or merely specify a criterion for their determination. This research, conducted using a descriptive–analytical method and aimed at examining the role of good faith, reasonableness, and fairness in contract completion under Iranian law and common law, concluded that in common law jurisdictions, contract completion is recognized and accepted. However, in Iranian law, contract completion faces two fundamental objections: the rule prohibiting gharar (excessive uncertainty) and the principle requiring detailed knowledge of the subject matter of the transaction. Nevertheless, an examination of the concept of gharar and the instances of sufficiency of general knowledge in Article 216 of the Iranian Civil Code indicates that these two principles cannot be regarded as serious impediments to recognizing the validity of open contracts.

Keywords: *Good faith, Fairness, Reasonableness, Contract completion*

How to cite: Moradi, S., Navarian, A., & Ghorbanvand, M. B. (2026). A Comparative Study of the Role of Good Faith, Reasonableness, and Fairness in Contract Completion under Iranian Law and Common Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(1), 1-22.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 April 2025
Revise Date: 03 August 2025
Accept Date: 11 August 2025
Publish Date: 22 March 2026



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

بررسی تطبیقی جایگاه حسن نیت، معقول بودن و انصاف در تکمیل قرارداد در حقوق ایران و کامن‌لا

۱. سعید مرادی: گروه حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

۲. علیرضا نواریان*: گروه حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. پست الکترونیک: Dr.a.navariyan@gmail.com (نویسنده مسئول)

۳. محمدباقر قربانوند: گروه حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

چکیده

مکمل قراردادی یا گپ فیلر شرطی است که قانون یا دادگاه جهت رفع گپ و خلاء موجود در قرارداد در مواردی که طرفین در مورد یک موضوع خاص توافق نکرده‌اند، تدارک می‌بیند. گاه طرفین قرارداد به هر دلیل در زمان انعقاد عقد نمی‌خواهند یا نمی‌توانند پیرامون برخی از شروط قرارداد نظیر مقدار یا کیفیت مورد معامله، قیمت، نحوه پرداخت و مدت قرارداد توافق کنند. از این رو ضمن انعقاد قرارداد، تعیین شروط مورد نظر را به توافق آینده موکول کرده یا صرفاً به تعیین معیاری جهت تعیین آن اکتفا می‌کنند. در این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی و با هدف بررسی «جایگاه حسن نیت، معقول بودن و انصاف در تکمیل قرارداد در حقوق ایران و کامن‌لا»، انجام گرفت؛ این نتیجه حاصل شد که: در کشورهای تابع نظام کامن‌لا تکمیل قرارداد مورد پذیرش قرار گرفته است. اما در حقوق ایران تکمیل قرارداد با دو ایراد اساسی مواجه است: یکی قاعده‌ی نفی غرر و دیگری اصل لزوم علم تفصیلی به مورد معامله. با این حال بررسی مفهوم غرر و مصادیق کفایت علم اجمالی در ماده ۲۱۶ ق.م. نشان می‌دهد که این دو نمی‌توانند مانع جدی در راه پذیرش اعتبار قرارداد باز به حساب آیند.

واژگان کلیدی: حسن نیت، انصاف، معقول بودن، تکمیل قرارداد

نحوه استناددهی: مرادی، سعید، نواریان، علیرضا، و قربانوند، محمدباقر. (۱۴۰۵). بررسی تطبیقی جایگاه حسن نیت، معقول بودن و انصاف در تکمیل قرارداد در حقوق ایران و کامن‌لا. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۱)، ۱-۲۲.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۲ فروردین ۱۴۰۵



مقدمه

در اکثر نظام‌های حقوقی اعتقاد بر این است که اگر یکی از شروط فرعی و غیر اساسی قرارداد مانند زمان یا مکان اجرای قرارداد مسکوت باشد، این امر به صحت عقد خدشه‌ای وارد نمی‌کند و نقص قرارداد در وهله اول بر اساس توافق طرفین و در غیر اینصورت، بر اساس عرف یا قواعد تکمیلی، مرتفع و قرارداد اجرا می‌شود. اما اگر شرط مسکوت، یکی از ارکان و شروط اساسی قرارداد مانند مقدار مبیع یا ثمن، باشد باید بین فرضی که عدم تعیین شرط مورد نظر در نتیجه غفلت و مسامحه طرفین بوده و فرضی که طرفین عمدا شرط مزبور را مسکوت گذارده اند، قائل به تفکیک شد. اگر عدم تعیین یکی از ارکان اساسی قرارداد ناشی از غفلت و سهل انگاری متعاملین باشد، قرارداد باطل است مگر اینکه تکمیل قرارداد و رفع نقص بر اساس قصد ضمنی طرفین، رویه معاملاتی بین آنها، عرف موجود یا قوانین تکمیلی ممکن باشد. زیرا عدم تعیین یکی از شروط و عناصر اساسی قرارداد بدلیل غفلت و مسامحه نشان می‌دهد که شرط مزبور اصلا در قلمرو توافق طرفین واقع نشده و در نتیجه توافق کافی برای انعقاد یک قرارداد الزام آور، حاصل نشده است. اما فرضی که طرفین عمدا نخواستند یا نتوانسته‌اند برخی از شروط اساسی را در زمان تشکیل قرارداد تعیین کنند، در دو حالت قابل بررسی است:

حالت اول آن است که از دید طرفین هم هنوز قراردادی واقع نشده و در واقع، انعقاد عقد منوط به توافق پیرامون شروط باقیمانده است. در این صورت، باید گفت طرفین همچنان در مرحله مذاکرات مقدماتی به سر می‌برند تا پس از توافق پیرامون مسایل و شروط باقیمانده، عقد را واقع سازند. حالت دوم این است که به رغم عدم تعیین برخی از شروط و بندهای قرارداد، از دید طرفین، قرارداد واقع و رابطه حقوقی الزام آوری میان آنها ایجاد شده است. در عین حال طرفین توافق کرده‌اند که پیرامون شروط باز در آینده توافق کنند یا به تعیین ضابطه یا روشی جهت تعیین شروط مفتوح بسنده کرده‌اند. این فرض بیشتر در قراردادهای بلند مدت که امکان پیش بینی همه شروط و بندهای قرارداد در زمان انعقاد وجود ندارد یا در قراردادهای پیچیده که توافق درباره همه شروط قرارداد، مستلزم صرف زمان و هزینه زیادی است بطوریکه ممکن است فرصت انعقاد قرارداد از طرفین گرفته شود، اتفاق می‌افتد. در این موارد سوال این است که تکلیف شروط باز قرارداد چیست و قرارداد را بر چه اساسی باید تکمیل نمود؟ جایگاه حسن نیت، معقول بودن و انصاف در تکمیل قرارداد در حقوق ایران و کامن‌لا چیست؟ بدین منظور و برای یافتن پاسخی برای پرسش‌های فوق در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی سعی در بررسی تکمیل قرارداد بر اساس حسن نیت، معقول بودن و انصاف، خواهد شد.

۱- مفاهیم

در قراردادهای باز از حسن نیت به عنوان ابزار اصلی انعقاد و اجرای قرارداد نام برده می‌شود. عدم پیش‌بینی برخی از موضوعات در قرارداد باز، اجرای آن را با دشواری روبه‌رو کرده و راه را برای سوء استفاده باز می‌گذارد. از این رو در کشورهای حقوق عرفی با شیوع این قراردادها، اصل حسن نیت به تدریج در قوانین مورد پذیرش قرار گرفت.

حسن نیت، معقول بودن و انصاف اصولاً سه مفهومی هستند که در کنار هم به کار می‌روند بطوریکه به نظر می‌رسد مفاهیم متعارف بودن و انصاف، در حسن نیت مستتر است. تا سال ۱۹۷۰ میلادی، حسن نیت کاملاً در ادبیات حقوقی مورد غفلت واقع شده بود. اما مدت زیادی طول نکشید که نظریه حسن نیت، موضوع مباحث علمی گسترده‌ای واقع شد و تعهد به رعایت حسن نیت در اجرا و الزام به اجرای قرارداد به یک اصل اساسی در حقوق قراردادها تبدیل شد و بسیاری از جنبه‌های قرارداد از جمله قواعد تکمیلی را نیز تحت تاثیر قرار داد (Safai, 2024). در این مبحث سعی در بررسی مفاهیمی چون تکمیل قرارداد و حسن نیت و معقول بودن خواهد شد.

۱-۱ مفهوم تکمیل قرارداد

تکمیل قرارداد یا گپ فیلینگ فرآیندی است که از سوی دادگاه‌ها یا قانون دنبال می‌شود و به موجب آن، در مواردی که توافق طرفین فاقد مفاد لازم در خصوص یک موضوع خاص باشد، دادگاه یا قانون، شرطی را برای پرکردن خلاء قراردادی و تکمیل آن، تدارک می‌بیند. بنابراین نخستین گام در فرآیند تکمیل قرارداد، شناسایی گپ یا خلاء قراردادی است (Akhavan, 2014).

منظور از گپ، وجود نواقصی در قرارداد است که از طریق تفسیر آزاد مفاد و شروط قراردادی قابل تعیین نباشد. وجود گپ در قرارداد، گاه ناشی از غفلت و مسامحه متعاملین است بدین معنا که طرفین اصلاً موضوع مورد نظر را پیش بینی نکرده‌اند تا در مورد آن تعیین تکلیف نمایند. به عنوان مثال ممکن است طرفین در زمان انعقاد عقد بیع، توجهی به مکان تسلیم مبیع نداشته و آن را تعیین نکرده باشند. در برخی موارد نیز علیرغم اینکه طرفین به موضوع مورد نظر، توجه داشته و آن را پیش بینی کرده‌اند اما با این تصور که شروط صریح قراردادی به اندازه کافی به موضوع مورد نظر توجه دارد، هیچ شرط یا بندی را به آن اختصاص نداده‌اند. نهایتاً مواردی وجود دارد که طرفین علیرغم توجه به موضوع، به این دلیل که در زمان انعقاد قرارداد به هر دلیل نخواسته یا نتوانسته‌اند در خصوص آن توافق و تصمیم‌گیری نمایند، آن را مسکوت گذارده‌اند. چنانچه در قراردادهای بلند مدت طرفین با توجه به نوسان قیمت‌ها در بازار، ثمن را در زمان انعقاد عقد مشخص نکرده و تعیین آن را به آینده موکول می‌کنند. در کلیه موارد مذکور چنانچه طرفین قصد انعقاد قراردادی الزام آور و متعهد شدن به آن را داشته باشند، اصل حاکمیت اراده و احترام به قصد متعاملین ایجاب می‌کند گپ و خلاء قراردادی توسط دادگاه یا به موجب قانون، مرتفع و قرارداد اجرا شود (Akhavan, 2014).

بنابراین مکمل قراردادی یا گپ فیلر^۱ شرطی است که قانون یا دادگاه جهت رفع گپ و خلاء موجود در قرارداد در مواردی که طرفین در مورد یک موضوع خاص توافق نکرده‌اند، تدارک می‌بیند. در جریان گپ فیلینگ و تعیین قصد طرفین، دادگاه‌ها به عواملی نظیر شروط مندرج در قرارداد، جریان مذاکرات و تشکیل قرارداد، عرف تجاری و روند اجرای قرارداد در کنار سایر عوامل، توجه ویژه دارند.

لازم به ذکر است که اگر علیرغم عدم توافق صریح یا ضمنی طرفین در خصوص برخی از شروط قراردادی، طرفین معیار یا مکانیسمی جهت رفع خلاء قراردادی پیش بینی کرده باشند، به عنوان مثال طرفین بدون اینکه در خصوص ثمن قراردادی توافق کنند، تعیین آن را بر اساس قیمت بورسی کالا یا نرخ متعارف در زمان تحویل مبیع قرار دهند یا تعیین ثمن را به نظر کارشناس موکول کنند، اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادی ایجاب می‌کند که گپ فیلینگ بر اساس خواست و اراده طرفین باشد مگر اینکه معیار یا مکانیسم تعیین شده توسط طرفین با شکست مواجه شود که در این صورت و با فرض اعتقاد به صحت قرارداد، تکمیل قرارداد بنابر نظر دادگاه یا به موجب قانون خواهد بود (Triantis, 2002).

بنابراین دادگاه‌ها یا قانون صرفاً در مواردی وارد فرآیند تکمیل قرارداد می‌شوند که اولاً: طرفین، خلاء یا نقصی در قراردادشان باقی گذارده و ثانیاً: در خصوص روش تکمیل قرارداد توافق نکرده باشند یا در صورت توافق، معیار یا مکانیسم تعیین شده با شکست مواجه شود. در این موارد دادگاه یا قانون، قرارداد را اداره کرده و راه‌هایی را برای رفع خلاء قرارداد بر اساس عدالت و انصاف ارائه می‌دهد.

¹ Gap Filler

۲-۱ حسن نیت و معقول بودن

برخی حسن نیت را اصلی بنیادین، ناشی از قاعده لزوم وفای به عهد و دیگر قواعد حقوقی تعریف کرده اند که با صداقت و انصاف در ارتباط است (O'Connor, 1990) و در تعریف آن گفته شده: حسن نیت «صداقت و انصاف در عالم ذهن» است و مفهومی شخصی دارد. اما معامله منصفانه^۱، «رعایت انصاف در عالم عمل» است که بر این اساس، مفهومی نوعی و عینی دارد (Lando & Beale, 2000). برخی معتقدند با توجه به اینکه حسن نیت امری ذهنی، کیفی و مبهم است لذا تعریف آن دشوار است (Tetley, 2004) اما بر اساس مجموع تعاریف ارائه شده از حسن نیت می‌توان گفت: «حسن نیت رفتاری صادقانه و معقول است که در مرحله گفت و گوهای مقدماتی، انعقاد، اجرا و تفسیر قرارداد عرفا از طرفین نسبت به یکدیگر و یا حتی با اشخاص ثالثی که با قرارداد ارتباط پیدا می‌کنند، انتظار انجام آن می‌رود» (Barikloo & Khazaei, 2011).

معقول و متعارف بودن نیز مفهومی کلی است که یکی از معیارهای آن، انطباق با حسن نیت است. اصول حقوق قراردادهای اروپا در تعریف معیار متعارف بودن مقرر می‌دارد: «امر معقول و متعارف بر اساس آنچه که اشخاص بر طبق حسن نیت انجام می‌دهند و آنچه که اشخاص در همان موقعیت طرفین قرارداد، معقول می‌پندارند، بایستی مورد قضاوت قرار گیرد. خصوصا در ارزیابی آنچه که متعارف است بایستی ماهیت و هدف قرارداد، اوضاع و احوال قضیه، عرف‌ها و عادات تجاری یا حرفه مربوطه در نظر گرفته شود»^۲. بنابراین منظور از متعارف، آن چیزی است که طرفین مطابق با حسن نیت انجام می‌دهند و در همین موقعیت طرفین قرارداد، انجام چنین عملی معقول و متعارف است (Lando & Beale, 2000). لازم به ذکر است که گرچه اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی و کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، متضمن مقرره مستقلی در خصوص اصطلاح «معقول و متعارف» نیستند اما در این دو سند نیز معیار معقول بودن در قواعد خاصی بکار رفته است. علیرغم اینکه معیار حسن نیت و معقول بودن این قابلیت را دارد که به نحو گسترده‌ای جهت تکمیل قرارداد مورد استفاده واقع شود اما مفسرین معتقدند این معیار بسیار مبهم تر از آن است که بتواند به طرفین قرارداد و یا حتی دادگاه کمک کند. به اعتقاد این گروه، حسن نیت یک معیار شخصی و غیر اصولی است که غالبا بجای اجرای انتظارات و حقوق متعاملین، آن‌ها را تغییر می‌دهد بطوریکه علیرغم چندین دهه کار مداوم از سوی حقوقدانان متبحر در این زمینه، هنوز هم حسن نیت معنای ثابت و مشخصی ندارد. در نتیجه این معیار با افزایش ابهام و عدم قطعیت در اجرای تعهدات ناشی از قرارداد، می‌تواند استقلال طرفین را کاهش داده و یا حتی از بین ببرد (Gillette, 1981).

۳-۱ انصاف

برخی از صاحب نظران حقوق، انصاف را کنار عدل قرار داده، در تعریف عدل و انصاف می‌نویسد: «عدل و انصاف عبارت است از: الف- گذاشتن پایه‌ی احقاق حق بر مساوات در مقابل قانون و احترام به حقوق افراد ب- در مقابل قوانین موضوعه به کار می‌رود. یعنی نظری که از قوانین موضوعه گرفته نشده و حتی ممکن است مغایر با آن باشد. در عین حال که عرفا مصداق عدل و انصاف شمرده می‌شود» (Jafari & Langeroudi, 2015).

همچنین از این دو تحت عنوان یک قاعده یاد کرده و ذیل قاعده‌ی عدل و انصاف نیز چنین بیان می‌دارند:

¹ Fair dealing

² Article 1-302: "Under these Principles reasonableness is to be judged by what persons acting in good faith and in the same situation as the parties would consider being reasonable. In particular, in assessing what is reasonable the nature and purpose of the contract, the circumstances of the case and the usages and practices of the trades or professions involved should be taken in to account"

«الف- محل قاعده‌ی عدل و انصاف، مواردی است که حس برقراری موازنه‌ی حقوق در انسان تحریک شود. حکم عقل و وجدان در چنین صورتی قاعده‌ی عدل و انصاف را تشکیل می‌دهد.... ب- تساوی در مقابل قانون و احترام به حقوق دیگران. ج- مفهوم ناشی از وجدان و فطرت که در قوانین موضوعه دیده نمی‌شود و یا خلاف آن دیده می‌شود» (Jafari Langeroudi, 2015).

برخی از مؤلفین حقوقی انصاف را همچون عدالت دارای دو معنای عام و خاص می‌دانند، که انصاف در معنای عام مترادف با عدل به معنای عام است که بیان خواهد شد و فرقی بین معنی عام عدل و انصاف نیست، ولی انصاف در معنای خاص، شامل ماسوای برابری و تعادل است که طبعاً کسی که انصاف به این معنا را به کار می‌برد مفهوم تساوی و برابری و تعادل و حکمت را مورد توجه و مدنظر قرار می‌دهد و نوعی نکته سنجی و نکته بینی در تصمیم او مشاهده می‌شود. برای نمونه می‌توان به تقسیم دارایی تاجر ورشکسته به طور سهم‌غرمایی بین بستانکاران تاجر اشاره نمود (Jafari Langeroudi, 2024a). که در تقسیم دارایی تاجر بین طلبکاران را به چند دسته تقسیم کرده و برخی را مقدم بر برخی دیگر می‌کنند و به نسبت طلب، از کل دارایی باقی مانده‌ی تاجر، طلب طلبکاران وصول خواهد شد (Eskini, 2023). یکی از معانی دیگر که برای انصاف مطرح شده، تنصیف است، که در این جا انصاف به عنوان یک اصل عملی، در مواردی که راه حلی در سایر اصول وجود ندارد مورد رجوع قاضی قرار می‌گیرد (Jafari Langeroudi, 2024b). ماده‌ی ۱۰۹ ق.م.ا. را می‌توان به عنوان یکی از مصادیق این مورد دانست. بدین نحو که دیواری بین دو ملک قرار دارد و اماره‌ای مبنی بر این که دیوار اختصاص به کدام یک از این دو نفر است وجود ندارد. از این رو قانون‌گذار حکم را اشتراک ملک بین دو صاحب ملک دانسته است. از نظر برخی حقوق دانان انصاف: «احساس مبهمی از عدالت است که در مقام اجرای قواعد حقوق در اشخاص به وجود می‌آید و وسیله‌ی تعدیل و متناسب کردن آن‌ها با موارد خاص می‌شود» (Katouzian, 2024a).

۲- ضوابط کلی تکمیل قرارداد

الزام‌آوری قراردادهای باز مقتضی آن است که با تکمیل قرارداد، مفاد آن اجرا شوند. در این مبحث ضوابط تکمیل قرارداد باز در دو فرض، مورد بررسی قرار می‌گیرد: نخست فرضی که طرفین، ضابطه یا روشی برای تکمیل قرارداد پیش بینی کرده‌اند. فرض دوم، موردی است که علیرغم پیش بینی معیار یا مکانسیم تکمیل از سوی طرفین، ضابطه یا روش تعیین شده، منجر به تکمیل قرارداد نمی‌شود.

۲-۱ شروط قابل تعیین

گاهی اوقات طرفین، بجای تعیین یکی از شروط قرارداد، تعیین آن را به عناصر خارج از قرارداد واگذار می‌کنند. عناصر خارج قرارداد ممکن است خارج از اراده انسانی، شرط باز را تعیین کنند یا با توجه به اراده انسان بدین امر مبادرت شود. ارجاع به عوامل عینی و مادی جهت تعیین شرط باز قرارداد، موجب می‌شود که از دخالت خودسرانه انسان جلوگیری شود. در این موارد، ضابطه تعیین شده باید پایدار و قطعی بوده و مبهم یا قابل اضمحلال نباشد مانند شاخص سالانه‌ای که بصورت متمادی توسط مراجع رسمی منتشر می‌شود یا ارجاع به نرخ بازار که معمولاً رقابت آزاد منجر به ایجاد چنین نرخی می‌شود. به عنوان مثال ممکن است طرفین جهت تعیین شرط باز ثمن، به بالاترین یا پایین‌ترین قیمت بازار ارجاع دهند یا ملاک بهترین پیشنهاد یا بهترین مشتری را مد نظر قرار دهند. چنانکه فروشنده تعهد به دریافت نازلترین قیمت یا خریدار تعهد به پرداخت بالاترین قیمت کند. در این موارد معیار تعیین شده جهت تکمیل قرارداد، عینی و

^۱ ماده‌ی ۱۰۹ ق.م.ا. دیواری که مابین دو ملک واقع است مشترک مابین صاحب آن دو ملک محسوب می‌شود مگر اینکه قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد.

مادی بوده و خارج از اراده متعاقدين است. به بیان دیگر یکی از طرفین تعهد می‌کند طرف دیگر قرارداد را در مطلوب‌ترین شرایطی قرار دهد که می‌تواند در معامله با دیگران داشته باشد (Darabpour, 1998).

گاهی اوقات نیز جهت تعیین شرط باز قرارداد به عوامل شخصی ارجاع می‌شود. بدین ترتیب که یکی از طرفین یا شخص ثالث، مأمور تعیین شرط باز می‌شود. همچنین ممکن است تعیین شرط باز به توافق آینده طرفین موکول شود. معمولاً به ندرت اتفاق می‌افتد که یکی از طرفین راضی شود که تعیین شرط باز قرارداد به نظر طرف دیگر وگذار شود مگر اینکه به نحوی از انحاء امکان کنترل طرف مقابل را داشته باشد تا در این راستا از مسیر انصاف خارج نشود یا چنانچه خارج شد، قانون راه حلی برای ممانعت وی از تعیین شرط نامعقول و نامتعارف داشته باشد. چنانکه بند ۲ ماده ۳۰۵-۲ قانون متحدالشکل تجاری آمریکا مقرر می‌دارد در مواردی که تعیین ثمن قرارداد به نظر خریدار یا فروشنده موکول می‌شود، ثمن باید با حسن نیت تعیین شود.^۱ همین طور به موجب ماده ۲-۱-۱-۷ قانون مدنی هلند در مواقعی که خریدار باید قیمت را معین کند، وی باید قیمت مناسبی را با توجه به قیمتی که به طور معمول در موقع انعقاد قرارداد از طرف فروشنده اعمال می‌شده است را بپردازد.

ماده ۱۰۵-۶ اصول حقوق قرارداد اروپا و ماده ۵-۷-۱ اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی نیز در این موارد بر لزوم معقول و متعارف بودن شرط تعیین شده از سوی یکی از طرفین، تاکید دارند. بنابراین اگر در قرارداد دلالتی، حق العمل یا کمیسیون دلال تعیین نشده و تعیین آن به نظر خود دلال محول شود، قرارداد دلالتی صحیح بوده و چنانچه دلال مبلغی تعیین کند که به نحو فاحشی غیر معقول باشد، مبلغ معقول جایگزین خواهد شد.

موکول کردن تعیین شرط باز قرارداد به نظر شخص ثالث در مقایسه با واگذاری آن به نظر یکی از طرفین، با سهولت بیشتری پذیرفته شده است. چنانچه کشورهایی نظیر فرانسه که بر لزوم معلوم بودن مورد معامله به شدت تاکید دارند و موکول کردن تعیین شرط باز قرارداد به نظر یکی از طرفین را موجب بطلان قرارداد می‌دانند، اعتبار چنین قراردادی را پذیرفته‌اند.^۲ اما در خصوص این روش تکمیل قرارداد چند سؤال قابل طرح است:

نخست اینکه آیا شخص ثالث لزوماً باید یک شخص بی طرف باشد یا ممکن است با یکی از طرفین مرتبط باشد؟ از سوی دیگر آیا شخص ثالث در اعلام نظر خود با محدودیتی مواجه است؟ به بیان دیگر آیا شخص ثالث در تعیین روش تکمیل قرارداد، از آزادی کامل برخوردار است یا باید در چهارچوب خاصی اعلام نظر نماید؟ پس از اعلام نظر شخص ثالث، آیا روش اعلامی از سوی وی، قابل اعتراض است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، در چه زمینه‌ای و تا چه میزان؟

در پاسخ به سؤالات مذکور باید گفت اولاً: گرچه شخص ثالث معمولاً یک کارشناس خبره و بی طرف است اما با توجه به سکوت قوانین مختلف در این زمینه به نظر نمی‌رسد اگر شخص ثالث، بی طرف نبوده و با یکی از طرفین، ارتباط و وابستگی داشته باشد، مشکلی ایجاد شود. چون شخص ثالث با توافق طرفین تعیین شده یا تعیین او با توافق طرفین به نظر یکی از متعاملین موکول شده است. در این موارد، احترام به قصد و اراده طرفین ایجاب می‌کند اگر آن‌ها بر نظر و داوری شخص معینی به عنوان معیار تکمیل قرارداد توافق کردند، به این قصد احترام گذاشته شود ولو اینکه این شخص بی طرف نبوده و با یکی از طرفین، ارتباط و وابستگی داشته باشد.

^۱ UCC § 2-305 (2): "A price to be fixed by the seller or by the buyer means a price for him to fix in good faith."

^۲ ماده ۱۵۹۲ ق.م. قدیم فرانسه.

ثانیاً: نظر چنین کارشناسی قاعداً باید بدون اعتراض پذیرفته شود مگر در مواردی که اشتباهی رخ داده یا سوءنیتی در کار باشد (Darabpour, 1998). در این موارد با اثبات اشتباه یا سوء نیت ثالث در تعیین شرط، نظر وی در تکمیل قرارداد بلااثر شده و وی موظف خواهد بود بر مبنای اصول صحیح و با حسن نیت اقدام به تعیین شرط تکمیلی نماید. همچنین شخص ثالث در اعلام نظر خود باید معیار معقول و متعارف بودن را رعایت کند، در غیر اینصورت شرط متعارف جایگزین خواهد شد. به موجب بند ۲ ماده ۱۰۶-۶ اصول حقوق قرارداد اروپا «اگر ثمن یا شرط دیگری که توسط شخص ثالث تعیین می‌شود، به طور فاحش غیر معقول و متعارف باشد، ثمن یا شرط متعارف باید جایگزین شود». بنابراین اگر ثالث در اعلام نظر خود از حدود معقول و متعارف خارج شود، قطعاً این نظر قابل اعتراض خواهد بود.

۲-۲ شکست معیار یا مکانیسم تعیین شده

بنابر آنچه گفته شد در مقام تکمیل قرارداد، در وهله اول باید به اراده و خواست طرفین توجه شود و چنانچه طرفین، معیار یا روشی جهت تکمیل قرارداد پیش بینی کرده باشند، تا حد امکان تلاش کرد قرارداد بر اساس ضابطه تعیین شده، تکمیل شود. اما گاهی اوقات ضابطه و مکانیسم پیش بینی شده در قرارداد، با شکست مواجه شده و منجر به تعیین شرط باز نمی‌شود. به عنوان مثال اگر طرفین ثمن قرارداد را بر اساس نرخ بورسی مبیع در زمان اجرای قرارداد تعیین کرده باشند و در زمان اجرا، کالای مورد نظر از بورس خارج شده باشد یا موسسه‌ای که شاخص اعلامی آن، به عنوان معیار تعیین ثمن معرفی شده، از انتشار شاخص خودداری کند.

همین طور است مواردی که یک معیار شخصی جهت تعیین شرط باز در نظر گرفته شده است اما شخص مورد نظر به هر دلیل نمی‌خواهد یا نمی‌تواند شرط تکمیلی را تعیین کند. یا در مواردی که تکمیل قرارداد به نظر ثالث موکول شده اما در تعیین شخص ثالث مشکلی ایجاد می‌شود. به عنوان مثال قرار بر این بوده که ثالث با توافق طرفین تعیین شود اما طرفین در تعیین شخص ثالث به توافق نمی‌رسند یا در مواردی که هر یک از طرفین باید شخصی را معین کند تا این اشخاص در مورد تعیین شرط به توافق برسند، یکی از طرفین از تعیین ثالث امتناع می‌کند. همچنین در فرضی که تعیین شرط باز به توافق بعدی طرفین موکول شده است ممکن است طرفین جهت تعیین شرط تکمیلی به توافق نرسند.

به موجب ماده ۱۵۹۲ قانون مدنی فرانسه، در مواردی که تعیین ثمن به داوری شخص ثالث واگذار شده است اگر شخص ثالث نخواهد یا نتواند قیمت را تعیین کند، بیعی در میان نخواهد بود. همچنین به موجب ماده ۹ قانون بیع کالا انگلیس: «(۱) در مواردی که در قرارداد بیع، تعیین ثمن به ارزیابی شخص ثالث موکول می‌شود و او نمی‌خواهد یا نمی‌تواند ارزیابی را انجام دهد، قرارداد باطل است.....»^۱.

با توجه به مواد مذکور از یک سو می‌توان گفت در هر مورد که روش پیش بینی شده از سوی طرفین برای تعیین شرط باز قرارداد به شکست بینجامد، عقد باطل می‌شود. با این استدلال که متعاملین، قرارداد را با این قید خواسته‌اند که شرط باز آن بر اساس معیار یا روشی که مورد توافق آن‌ها بوده است، تکمیل شود. پس اگر معلوم شود معیار تعیین شده از سوی طرفین منجر به تکمیل قرارداد نمی‌شود، نمی‌توان قرارداد را بر خلاف قصد طرفین تکمیل و آن‌ها را به قراردادی متعهد نمود که به آن رضایت نداشته‌اند.

اما این نتیجه با رویه دادگاه‌ها منطبق نیست. دادگاه‌ها قرارداد را صرفاً به این دلیل که مکانیسم تعیین شده در آن قابل اعمال نیست، باطل نمی‌دانند. چنانچه در قضیه *Sudbrook Trading Estate Ltd. v. Eggleton* (۱۹۸۲) ضمن قرارداد اجاره به مستأجر حق خرید یک

¹ “Article 9- Agreement to sell at valuation

(1) Where there is an agreement to sell goods on the terms that the price is to be fixed by valuation of a third party and he cannot or does not make the valuation, the agreement is avoided but if the goods or any part of them have been delivered to and appropriated by the buyer he must pay a reasonable price for them.”

ساختمان داده شد و توافق شد که ثمن قرارداد، قیمتی خواهد بود که مورد تأیید دو ارزیاب باشد که هر یک را یکی از طرفین قرارداد تعیین کرده‌اند. مالک از تعیین ارزیاب امتناع کرد. مجلس اعیان انگلیس رأی داد: «حق مستأجر به دلیل ابهام و نامعلوم بودن ثمن، از بین نمی‌رود. در واقع این قرارداد مانند قرارداد فروش با ثمن معقولی است که توسط ارزیابان تعیین می‌شود. این شرط که هر یک از طرفین باید یکی از ارزیابان را مشخص کند، صرفاً یک شرط فرعی و غیر اساسی است و در مواردی که مکانیسم مورد توافق از این قبیل باشد دادگاه می‌تواند در صورت عدم امکان اجرای مکانیسم تعیین شده در قرارداد، مکانیسم دیگری را جایگزین نماید. به عنوان مثال دادگاه می‌تواند راساً و با جلب نظر کارشناس، ثمن را تعیین کند. این امر تنها منحصر به مواردی نیست که یکی از طرفین از اجرای شرط امتناع می‌کند، بلکه شامل مواردی هم می‌شود که شرط به هر دلیلی اجرا نمی‌شود مثل امتناع ارزیاب مشخص شده از تعیین قیمت» (Safai, 2024).

در توجیه این نظریه گفته شده، ضمانت اجرای پیش بینی شده در ماده ۹، منحصر به فرضی است که مکانیسم پیش بینی شده در قرارداد جهت تعیین ثمن، ارزیابی شخص ثالث معین باشد. در این صورت چون طرفین بر ویژگی‌ها و شخصیت خاص ارزیاب مورد نظر تأکید کرده‌اند لذا در صورت عدم انجام ارزیابی توسط شخص مورد نظر، ثمن قابل تعیین نبوده و در نتیجه قرارداد باطل خواهد بود. اما در سایر موارد که شخصیت و ویژگی‌های شخص خاصی جهت تعیین ثمن مدنظر طرفین نیست مانند موردی که طرفین صرفاً به تعیین معیاری (قیمت بورسی کالا) جهت تعیین ثمن، بسنده کرده یا علیرغم موکول کردن تعیین ثمن به نظر شخص ثالث، فرد خاصی را تعیین ننموده‌اند، می‌توان گفت اگر معیار یا روش مشخص شده در قرارداد منجر به تعیین ثمن نشود، جایگزین کردن یک معیار متعارف، منطبق با قصد طرفین است. بنابراین ضمانت اجرای بطلان پیش بینی شده در ماده ۹، صرفاً مختص فرض مندرج در ماده بوده و قابل تعمیم به سایر موارد نیست.

در تأیید رویه دادگاه‌ها باید گفت اجرای مفاد و شروط قرارداد، یک گرایش جهانی و احترام به قصد طرفین تقریباً در همه سیستم‌های حقوقی، یک اصل اساسی است. در عین حال دادگاه‌ها باید تلاش کنند تا راه حلی برای حفظ قرارداد پیدا کنند حتی در صورتیکه در خصوص یکی از شروط اساسی قرارداد توافق نشده باشد. بر این اساس به نظر می‌رسد مفاد بند ۱ ماده ۹ قانون بیع کالا انگلیس یا ماده ۱۵۹۲ ق.م. فرانسه چندان موجه نیست. زیرا دادن حق ابطال قراردادی که به نحو معتبری بین دو شخص منعقد شده است به شخص ثالث، با قواعد، اصول و اهداف حقوقی منطبق نیست. هر چند ماده ۹ قانون بیع کالا در ادامه مقرر می‌دارد: «اگر تمام یا بخشی از کالاها تسلیم شده و به نحو مقتضی توسط خریدار قبض شده باشد، خریدار باید ثمن معقول و مناسب را بپردازد...». اما این بخش، از اثرات بالقوه زیان آور قسمت نخست ماده که موجب تضعیف قراردادها شده و قدرت خاتمه دادن به قرارداد را به یک شخص ثالث می‌دهد، نمی‌کاهد (Akrami et al., 2014).

ماده ۹ در بند دوم، موضوع تقصیر یکی از طرفین را مورد توجه قرارداده و مقرر می‌دارد: «در مواردیکه شخص ثالث بواسطه تقصیر خریدار یا فروشنده قادر به ارزیابی نمی‌باشد، طرفی که مرتکب تقصیر نشده می‌تواند برای جبران خسارت علیه طرفی که تقصیر کرده است، طرح دعوی کند»^۱. مطابق این ماده، اگر عدم امکان تعیین ثمن بر اساس روش مورد توافق بواسطه تقصیر یکی از طرفین باشد، این امر هیچ تأثیری بر ادامه قرارداد نداشته و تنها به طرف غیر مقصر، حق جبران خسارت می‌دهد. لازم به ذکر است که امکان طرح دعوی جبران خسارت علیه طرف مقصر، یک قاعده کلی است (مسئولیت مدنی) که می‌تواند از سوی هر یک از طرفینی که تقصیر نکرده و در هر شرایطی دنبال شود. مسأله‌ای که باید در اینجا به آن پرداخته می‌شد این بود که آیا عدم امکان تعیین ثمن بواسطه تقصیر یکی از طرفین، موجب انحلال قرارداد می‌شود یا در این موارد باید ثمن معقول و مناسب تعیین شود.

¹ Sale of Goods Act article 9: “(2) Where the third party is prevented from making the valuation by the default of seller or buyer, the party not at fault may maintain an action for damages against the party at fault.”

در حقوق آمریکا نیز به موجب بند ۲ و ۳ ماده ۲-۳۰۵ قانون متحدالشکل تجاری، در مواردی که ثمن رها شده تا با توافق طرفین تعیین شود و آن‌ها نتوانند به توافق برسند یا ثمن باید بر اساس شرایط بازار مورد توافق یا معیاری دیگر یا توسط شخص ثالث یا یک نماینده تعیین شود اما بر این اساس تعیین نشده باشد، خریدار باید ثمن معقول را بپردازد. پیش از تصویب قانون متحدالشکل تجاری نیز، بند ۴ ماده ۹ قانون متحدالشکل بیع مقرر می‌داشت: «چنانچه ثمن مطابق بندهای قبل تعیین نشود، خریدار باید ثمن متعارف را بپردازد. اینکه ثمن متعارف چیست، بستگی به اوضاع و احوال خاص هر قضیه دارد»^۱ و در ادامه ماده ۱۰ تحت عنوان «بیع بر اساس ارزیابی» مقرر می‌داشت: «در مواردی که قرارداد بیع بر اساس ثمن یا شروطی که قرار است توسط شخص ثالث تعیین شود، منعقد می‌شود و شخص ثالث بدون خطایی از سوی فروشنده یا خریدار نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ثمن یا شروط مورد نظر را تعیین کند، قرارداد باطل می‌شود اما اگر تمام یا بخشی از مبیع به خریدار تحویل و خریدار نیز آن را دریافت و قبض کرده باشد باید ثمن متعارف را بپردازد»^۲.

گرچه تفاسیر رسمی ماده ۲-۳۰۵ UCC دال بر این است که مواد ۹ و ۱۰ قانون متحدالشکل بیع، کاملاً در قانون متحدالشکل تجاری آمریکا بازنویسی شده و بند ۳ قسمت اول ماده ۲-۳۰۵ UCC اصلاً متفاوت از مواد ۹ و ۱۰ قانون متحدالشکل بیع است اما در نگاه اول به نظر می‌رسد که بند ۳ قسمت اول ماده ۲-۳۰۵ که مقرر می‌دارد قراردادی که در آن شخص ثالث از تعیین ثمن امتناع نموده، لازم الاجراست کاملاً مغایر با مفاد ماده ۱۰ قانون متحدالشکل بیع است که چنین قراردادی را باطل می‌داند (Corman, 1962). بنابراین سؤال اساسی این است که آیا قصد تنظیم کنندگان ماده ۲-۳۰۵ UCC این بوده که این ماده، حکم جدیدی باشد و از این طریق تغییر اساسی در قانون متحدالشکل بیع داده شود یا اینکه ماده ۲-۳۰۵ صرفاً تدوین مجدد و بازنویسی قانون متحدالشکل بیع است؟

آنچه که از مقایسه ماده ۹ قانون متحدالشکل بیع و ماده ۲-۳۰۵ UCC بدست می‌آید این است که بند ۱ هر دو ماده، مشابه بوده و دربردارنده حکم واحدی است. به موجب بند ۱ ماده ۹ قانون متحدالشکل بیع، ثمن ممکن است به موجب قرارداد تعیین شود و یا ممکن است رها شود تا بعداً از طریقی که مورد توافق واقع شده یا در جریان معاملات بین طرفین تعیین شود. بند ۱ ماده ۲-۳۰۵ UCC نیز مقرر می‌دارد اگر طرفین قصد داشته باشند می‌توانند عقد بیع را منعقد کنند هر چند ثمن آن تعیین نشده باشد. همچنین مفاد ماده ۹ مبنی بر اینکه «ممکن است ثمن رها شود تا از طریقی که مورد توافق واقع شده، تعیین شود». بطور ضمنی در بردارنده موقعیت‌هایی نظیر توافق بعدی طرفین یا تعیین ثمن توسط شخص ثالث است که در ماده ۲-۳۰۵ UCC به آن تصریح شده است.

به همین ترتیب ضمانت اجرای پیش بینی شده در UCC و قانون متحدالشکل بیع یکسان هستند. به موجب بند ۴ ماده ۹ قانون متحدالشکل بیع: «در مواردی که ثمن مطابق مواد فوق تعیین نشده است، خریدار باید ثمن متعارف را بپردازد». این بند منطبق با عبارت بند ۱ ماده ۲-۳۰۵ UCC است مبنی بر اینکه: «در موارد زیر ثمن قراردادی، ثمن معقول در زمان تحویل است....». بنابراین مفاد ماده ۹ قانون متحدالشکل بیع و ماده ۲-۳۰۵ UCC در نتیجه با هم مساوی و برابر هستند.

¹ Art. 9: "Definition and ascertainment of price: (1) The price may be fixed by the contract or may be left to be fixed in such manner as may be agreed or it may be determined by the course of dealing between the parties ... (4) Where the price is not determined in accordance with the foregoing provision the buyer must pay a reasonable price. What is a reasonable price is a question of fact dependent on the circumstances of each particular case."

² Art.10: Sale at a valuation: "(1) Where there is a contract to sell or a sale of goods at a price or on terms to be fixed by a third person and such third person without fault of the seller or the buyer cannot or does not fix the price or terms, the contract or the sale is thereby avoided; but if goods or any part thereof have been delivered to and appropriated by the buyer he must pay a reasonable price therefor."

در خصوص ماده ۱۰ نیز در حالیکه به نظر می‌رسد بند ۳ قسمت اول ماده ۲-۳۰۵ UCC کاملاً مغایر قسمت اول ماده ۱۰ قانون متحدالشکل تجاری آمریکا است اما بررسی دقیق‌تر این دو ماده نشان می‌دهد نتایجی که از هر دو گرفته می‌شود در عمل یکسان است. همانطور که گفته شد، ماده ۱۰ تحت عنوان «فروش بر اساس ارزیابی» مقرر می‌دارد در مواردیکه قراردادی برای فروش کالا بر اساس قیمت یا سایر شرایطی که باید توسط شخص ثالث تعیین شود، منعقد می‌شود و شخص ثالث بدون تقصیر خریدار یا فروشنده، نمی‌خواهد یا نمی‌تواند ثمن یا شرط مورد نظر را تعیین کند، قرارداد به این دلیل باطل خواهد بود.

در نگاه اول به نظر می‌رسد حکم ماده ۲-۳۰۵ UCC مبنی بر اینکه چنانچه شخص ثالث ثمن را تعیین نکند، خریدار باید ثمن متعارف را بپردازد کاملاً بر خلاف قانون متحدالشکل بیع است. اما باید توجه داشت در مواردی که طرفین ثمن را بر اساس ارزیابی شخص ثالث تعیین می‌کنند در واقع خریدار متعهد می‌شود ثمن را بر اساس آنچه که ارزیاب تعیین می‌کند، بپردازد. در این موارد فرض می‌شود که طرفین بر ویژگی‌ها و شخصیت ارزیاب تاکید داشته‌اند. لذا ارزیابی مقدم بر تعهد به پرداخت ثمن است زیرا در صورت عدم انجام ارزیابی، میزان تعهد، قابل تعیین نیست. پس اگر ارزیابی انجام نشود طبیعتاً تعهد مبتنی بر پیش شرط ارزیابی هم قابل انجام نخواهد بود. این در حالی است که بند ۳ قسمت اول ماده ۲-۳۰۵ UCC بیانگر موقعیتی است که در آن متعاملین با تعیین معیاری جهت تعیین ثمن، تنها در صدد پیش بینی یک معیار متعارف تجاری برای مشخص کردن ثمن بوده‌اند. لذا اگر معیار تعیین شده در قرارداد منجر به تعیین ثمن نشود، می‌توان گفت جایگزین کردن یک معیار متعارف دیگر، در واقع جزئی از مفاد ضمنی قرارداد و قصد طرفین بوده است (Hall, 1952).

برای مثال اگر شرکت (الف) به موجب قراردادی که با شرکت (ب) منعقد می‌کند متعهد شود که کلیه ملزومات خود را از شرکت (ب) و بر اساس ثمنی که شرکت (ج) برای محصولاتش تعیین می‌کند، خریداری کند و بعداً شرکت (ج) از اعلان قیمت محصولاتش خودداری کند، اگر قرارداد طرفین مشمول بند ۳ قسمت اول ماده ۲-۳۰۵ UCC باشد و در واقع قصد طرفین صرفاً تعیین یک معیار معقول تجاری جهت تعیین بوده باشد، در این صورت چنانچه شرکت دیگری وجود داشته باشد که همان محصول را تولید کرده و مربوط به همان بازار باشد، می‌توان ثمن قراردادی را بر اساس قیمتی که آن شرکت برای محصولاتش معین کرده، تعیین نمود. زیرا قیمت اعلام شده از سوی این شرکت نیز معیاری متعارف و برابر با استاندارد است که طرفین در قرارداد پیش بینی کرده بودند.

بنابراین بند ۳ قسمت اول ماده ۲-۳۰۵ UCC که در صورت شکست معیار یا روش تعیین شده در قرارداد جهت تعیین ثمن، قرارداد را با ثمن متعارف لازم الاجرا می‌داند، منطبق با بند ۱ و ۴ ماده ۹ قانون متحدالشکل بیع می‌باشد. مطابق بند ۱: «ممکن است طرفین ثمن را رها کنند تا از طریقی که مورد توافق واقع شده، تعیین شود». ضمانت اجرای این بند در بند ۴ به این شکل بیان شده است: «در مواردی که ثمن مطابق مواد قبل تعیین نشود، خریدار باید ثمن متعارف را بپردازد». لذا فرقی نمی‌کند که قضیه بر اساس مفاد UCC حل شود یا مواد قانون متحدالشکل بیع. در هر صورت نتیجه یکسان خواهد بود.

موقعیتی هم که در بند ۱ ماده ۱۰ قانون متحدالشکل بیع تحت عنوان ارزیابی بیان شده، به عنوان مثال ناظر به فرضی است که در آن یک کارشناس مورد اعتماد و شناخته شده با توافق طرفین تعیین شده است تا کالایی (مورد معامله) که بازار متعارفی برای آن وجود ندارد (مثلاً یک تابلو نقاشی) را قیمت گذاری کند که این فرض در بند ۴ ماده ۲-۳۰۵ UCC نیز بیان شده است. به موجب این بند: «به هر حال در مواردی که طرفین قصد دارند تنها در صورتی به قرارداد متعهد شوند که ثمن تعیین شده یا مورد توافق واقع شده باشد و هنوز ثمن تعیین یا

در مورد آن توافق نشده است، قراردادی وجود نخواهد داشت»^۱. در تفسیر این ماده گفته شده است: به موجب این ماده مواردی وجود دارد که در آن قضاوت و داوری یک شخص خاص تنها شاخص تعیین ثمن منصفانه نیست بلکه قضاوت این شخص، شرط اساسی طرفین برای انعقاد قرارداد است. در نتیجه اگر فرد مورد نظر نخواهد یا نتواند ثمن را تعیین کند باید گفت که طرفین نیز قصد انعقاد قرارداد را ندارند (Whitney, 1951).

برخورد قانون مدنی ایتالیا در صورتی که تعیین ثمن توسط شخص ثالث ممکن نباشد نیز مثل قانون متحدالشکل تجاری آمریکا است. بدین معنا که قرارداد، باطل محسوب نمی‌شود. اما از این حیث که در این موارد، ثمن معقول و متعارف هم ملاک تکمیل قرارداد نیست بلکه خریدار متعهد به پرداخت ثمنی است که به طور کلی در قراردادهای مشابه توسط فروشنده مطالبه شده، با قانون متحدالشکل تجاری متفاوت است. اما در مواردی که مبیع، نرخ بازاری داشته باشد، مطابق بند ۲ ماده ۱۴۷۴ قانون مدنی ایتالیا که مشابه بند سوم قسمت اول ماده ۳۰۵-۲ قانون متحدالشکل تجاری آمریکا است، ثمن بر اساس قیمت روز یا معیارهای قیمت مکانی که تحویل باید آنجا صورت بگیرد یا نرخهای موجود در نزدیک‌ترین بازار، تعیین خواهد شد (Darabpour, 1998).

اصول حقوق قراردادهای اروپایی نیز شکست معیار یا مکانیسم تعیین شده در قرارداد را موجب بطلان آن نمی‌داند. به موجب ماده ۱۰۶-PECL (۱) در مواردی که ثمن یا شرط قراردادی دیگری باید توسط شخص ثالث تعیین شود و او نتواند یا نخواهد این کار را انجام دهد، فرض می‌شود که طرفین اختیار نصب شخص دیگری را برای تعیین شرط باز داده‌اند»^۲. هدف این ماده حفظ قرارداد در شرایطی است که شخص ثالث منتخب به هر دلیل نمی‌تواند (به عنوان مثال ممکن است پیش از تعیین ثمن، فوت کند) یا نمی‌خواهد مأموریت خود را انجام دهد. البته ممکن است طرفین قرارداد در چنین شرایطی شخصی را به عنوان جانشین تعیین کنند. اما این احتمال هم وجود دارد یکی از طرفین برای شانه خالی کردن از قراردادی که معلوم شده برای او نفعی ندارد، از تعیین جانشین امتناع کند. به هر حال به موجب ماده مذکور در این شرایط این طور فرض می‌شود که طرفین به دادگاه اختیار داده‌اند تا شخص دیگری را جایگزین شخص ثالث منتخب طرفین نماید. اما اگر طرفین بطور صریح یا ضمنی توافق کرده باشند که شخص ثالث غیر قابل جایگزینی است و شخص ثالث به هر دلیل شرط مفتوح را تکمیل نکند، قرارداد باطل خواهد شد (Whitney, 1951).

ماده ۱-۲-۱۴ اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی نیز در این باره مقرر می‌دارد: «(۲) تحقق قرارداد خدشه نمی‌پذیرد هرگاه متعاقباً؛ (الف) طرفین در مورد شرط به توافق نرسند؛ یا (ب) شخص ثالث مفاد شرط را تعیین نکند، مشروط بر اینکه معیار و ابزارهای جایگزین برای تعیین شرطی که با توجه به اوضاع و احوال و قصد طرفین، معقول است موجود باشد»^۳. همچنین به موجب بندهای ۲ و ۳ ماده ۵-۱-۷ در صورتیکه تعیین ثمن قراردادی به نظر یکی از طرفین یا شخص ثالث موکول شده باشد و شخص مورد نظر نخواهد یا نتواند ثمن را تعیین کند، ثمن

¹ UCC SECTION 2-305 (4): "Where, however, the parties intend not to be bound unless the price be fixed or agreed and it is not fixed or agreed there is no contract."

² Article 6-106: "(1) Where the price or any other contractual term is to be determined by a third person and it cannot or will not to do so, the parties are presumed to have empowered the court to appoint another person to determined it."

³ "(2) The existence of the contract is not affected by the fact that subsequently

(a) the parties reach no agreement on the term; or

(b) the third person does not determine the term,

Provided that there is an alternative means of rendering the term definite that is reasonable in the circumstances, having regard to the intention of the parties."

معقول جایگزین خواهد شد. بند ۴ ماده مزبور نیز در خصوص فرضی که معیار تعیین ثمن یک ضابطه عینی بوده مقرر می‌دارد، هر گاه ضابطه تعیین شده در زمان تکمیل قرارداد موجود و در دسترس نباشد، نزدیک‌ترین معیار معادل به عنوان بدل ملاک تعییت ثمن خواهد بود.^۱

بر اساس مطالب مذکور می‌توان گفت در مواردی که معیار یا مکانیسم تعیین شده جهت تکمیل قرارداد به شکست می‌انجامد، در تعیین وضعیت قرارداد باید به قصد طرفین توجه شود. اگر طرفین صرفاً بر این اساس به انعقاد قرارداد باز رضایت داده باشند که شرط باز بر اساس ضابطه تعیین شده تکمیل شود و به بیان دیگر روش تکمیلی پیش بینی شده برای آن‌ها موضوعیت داشته باشد، اگر این ضابطه منجر به تکمیل قرارداد نشود، باید قرارداد را باطل دانست. اما اگر قصد طرفین از تعیین معیار یا روش تکمیل قرارداد صرفاً پیش بینی طریقی جهت تکمیل قرارداد باشد بدون اینکه معیار تعیین شده، موضوعیت داشته باشد، شکست معیار تعیین شده از سوی طرفین منجر به بطلان قرارداد نمی‌شود. بلکه در این صورت، وضعیت قرارداد مثل حالتی است که طرفین یکی از شروط قرارداد را مفتوح گذارده‌اند بدون اینکه معیار یا روشی جهت تکمیل آن پیش بینی کنند.

۳- نقش حسن نیت و معقول بودن و انصاف در تکمیل قرارداد

حسن نیت و معقول بودن را می‌توان معیاری جهانی جهت تکمیل قرارداد معرفی کرد زیرا نه تنها نهادی کامن‌لایی است بلکه دارای ویژگی‌ها و اوصاف سیستم‌های رومی-ژرمنی نیز می‌باشد (Farnsworth, 1984). در فرانسه هر دو مفهوم مزبور با واژه *bonne foi* بیان شده و علاوه بر اینکه ماده ۱۱۳۴ ق.م. مقرر می‌دارد که قرارداد باید با حسن نیت اجرا شود^۲، ماده ۱۱۳۵ ق.م.، انصاف را در کنار عرف و قانون از منابع التزام‌های قراردادی معرفی کرده است^۳. در حقوق آلمان نیز این مفاهیم با اصطلاح *true und glauben* شناخته شده‌اند (شعاریان، ترابی، ۱۳۸۹: ۸۰) و مدیون مکلف است قرارداد را با حسن نیت و با در نظر گرفتن عرف رایج اجرا نماید^۴. در حقوق سوئیس اجرای با حسن نیت قرارداد با اصل لزوم توافق‌های خصوصی همراه است به گونه‌ای که فقدان آن، لزوم قرارداد را از میان می‌برد (Marsh, 1993).

در حقوق آمریکا به موجب ماده ۲۰۵ دومین مجموعه قواعد حقوق قراردادها: «هر قرارداد به هر یک از طرفین، تعهد به رعایت حسن نیت و معامله منصفانه در اجرای قرارداد و اجبار به اجرا را تحمیل می‌کند»^۵. تفسیر این ماده دلالت دارد بر اینکه حسن نیت، بر وفاداری به اهداف مشترک مورد توافق طرفین و اجرای انتظارات موجه طرف مقابل نیز تاکید دارد^۶. قانون متحدالشکل تجاری ضمن اینکه در ماده ۲۰۱-۱ حسن نیت را به معنای «راستی و درستی واقعی و رعایت معیارهای تجاری و معقول معامله منصفانه» دانسته^۷، صریحاً تعهد به رعایت حسن نیت در اجرای قرارداد و الزام طرف به اجرای تعهدات قراردادی را به طرفین تحمیل کرده است. در مفهومی گسترده‌تر پذیرفته شده است که این اصل، تعهد به حفظ معنا و مفهوم قرارداد بجای نص صریح آن و پیروی از مفاد بجای ظاهر را به طرفین تحمیل می‌کند. همین طور گفته شده که این اصل با هدف حمایت از «انتظارات معقول» طرفین بوجود آمده است (Farnsworth, 1984).

¹ Article 5-1-7 (4): "Where the price is to be fixed by reference to factors which do not exist or have ceased to exist or to be accessible, the nearest equivalent factor shall be treated as a substitute."

² Article 1134 French Civil Code: "Agreements lawfully entered in to take the place of the law for those who have made them. ... They must be performed in good faith."

³ Article 1135: "Agreements are binding not only as to what is there in expressed, but also as to all the consequences which equity, usage or statute give to the obligation according to its nature."

⁴ Article 242 German Civil Code: "The debtor is bound to effect performance according to the requirements of good faith, given consideration to common usage".

⁵ Restatement (second) of contracts § 205: "Every contract imposes upon each party of good faith and fair dealing in its performance and its enforcement."

⁶ Restatement (second) of contracts § 205, comment (a).

⁷ § 1-201 UCC: Good faith "means honesty in fact and the observance of reasonable commercial standards of fair dealing."

در توجیه این نظریه استدلال شده است که بخشی از قدرت مفاهیم کلی نظیر «حسن نیت» و «معقول بودن در تجارت»، به انعطاف و عدم دقت این مفاهیم برمی گردد که به دادگاه اجازه می دهد این مفاهیم را در پرتو شرایط و اوضاع و احوال جدید و غیر قابل پیش بینی، گسترش دهد (Farnsworth, 1963). حسن نیت نمی تواند و نباید مشتمل بر یک روش روشن و مشخص برای جهت دهی به تصمیم دادگاه در اجرای قرارداد باشد. ماهیت این اصل، علت ابهام آن را توضیح می دهد. در واقع دادگاه ها با کمک این اصل، ابزاری جهت تکمیل قرارداد با تضمین اصل آزادی طرفین در اختیار دارند (Summers, 1968). تحول تاریخی قواعد تکمیلی بیانگر نقش مهم این اصل انعطاف پذیر در تکمیل قرارداد است.

به عنوان مثال در مواردی که شرط زمان در قرارداد، باز است تعیین زمان متعارف به عوامل گوناگونی از جمله وضعیت و ماهیت کالا، خدمات و اوضاع و احوال حاکم بستگی دارد. فرض کنید پیمانکار ساختمانی هنگام حفاری با دشواری نامعمول مواجه می شود به گونه ای که ادامه کار مستلزم به کارگیری وسایل خاصی است اما وسایل را در اختیار ندارد. از این رو بلافاصله با پیمانکار دیگری توافق می کند که وسایل مورد نیاز را در اختیار او قرار دهد بی آنکه زمان تحویل آن ها معین شود. در این حالت با توجه به اوضاع و احوال، تعهد باید در زمان متعارف اجرا شود و از آن جایی که ادامه حفاری و رفع دشواری که عامل این توافق بوده است مقتضی دسترسی فوری به این وسایل است، زمان متعارف به معنای اجرای بلافاصله تعهد است (Akhlaiqi & Emam, 2017).

یک مثال قدیمی از اعمال اصل حسن نیت برای تکمیل قرارداد، قضیه *Wood v. Lucy Lady Duff-Gordon* است. در این دعوی، خواننده که یک طراح مد بود با خواهان که یک تاجر بود قراردادی منعقد نمود که به موجب آن خواهان این امتیاز را بدست آورد که امضای خواننده را روی طراحی های مد، قرار دهد. خواننده پذیرفت که خواهان تنها شخصی است که چنین حقی دارد و در مقابل خواهان پذیرفت که نیمی از منافع حاصل از فروش طرح های امضا شده را به خواننده بدهد. اما پس از مدتی، خواننده امضای خود را روی طرح های اشخاص ثالث گذاشت. لذا خواهان به دلیل نقض قرارداد علیه خواننده طرح دعوی نمود. خواننده اصرار داشت که قرارداد به دلیل نبودن عوض باطل است و استدلال کرد که چون خواهان به موجب قرارداد متعهد به فروش هیچ طرح امضا شده ای نشده، لذا خواهان تعهد به انجام هیچ کاری نکرده است. در این قضیه در واقع قرارداد در خصوص عوضی که باید از سوی خواهان پرداخت می شد، ساکت بود اما دادگاه، قرارداد را با این شرط که خواهان متعهد به تلاش معقول و منطقی در این راستا بوده است، قرارداد را تکمیل و استدلال کرد که خواننده، حقی قطعی به خواهان داده که تنها عوض آن، نیمی از منافع حاصله بوده است. بنابراین قرارداد الزام آور بوده و خواننده آن را نقض کرده است.

نظریه بیان شده در این قضیه در واقع تلاشی جهت حمایت از انتظارات معقول طرفین قرارداد به کمک اصل حسن نیت و معقول بودن در شرایطی است که انتظارات طرفین در قرارداد بیان نشده است. این امر بیانگر گرایش دادگاه ها به هماهنگ کردن اهمیت خواست و اراده طرفین قرارداد با نیاز به کنترل اجتماعی است. دادگاه به منظور دست یابی به عدالت قراردادی، خلاء موجود در قرارداد را یافته و به نحو خلاقانه ای آن را با انتظارات معقول طرفین تکمیل کرده است. از سوی دیگر این نظریه بیانگر تحول روابط قراردادی است که لازمه یک جامعه در حال تغییر و تحول است. دادگاه ها در پاسخ به شرایط در حال تغییر این قرن، شروع به استفاده مستقیم از اصل حسن نیت و معقول بودن کردند (Hillman, 1995).

علاوه بر این، می توان از اصل حسن نیت به عنوان ابزاری برای تغییر قواعد پیش فرض موجود که مبتنی بر معیار معقول بودن هستند، استفاده کرد. به عنوان مثال این اصل که عقد بیع بدون تعیین مقدار مبیع، صحیح و لازم الاجرا نخواهد بود، مدت های زیادی به عنوان یک قاعده و

اصل، به رسمیت شناخته شده بود. با توجه به اینکه در قراردادهای با مقدرا باز، تایید نامحدود افزایش مصرف از سوی خریدار در قرارداد تهیه ملزومات و افزایش تولید از سوی فروشنده در قرارداد بر اساس میزان تولید ممکن بود منجر به نتایج بی رحمانه‌ای شود، دادگاه‌ها دادن اختیاری افسارگسیخته به یکی از طرفین برای تعیین مقدار موضوع قرارداد را امری نگران کننده می‌دانستند. از این رو بتدریج دکترینی در این زمینه شکل گرفت مبنی بر اینکه هر گونه تغییری در میزان ملزومات یا تولید باید با حسن نیت باشد (Smith, 2009).

به موجب بند ۱ ماده ۳۰۶-۲ UCC: «اگر در قرارداد مقرر شده باشد که مقدار مورد معامله بر اساس میزان تولید فروشنده یا مقدار نیاز خریدار تعیین می‌شود، منظور مقدار واقعی تولید یا مقدار واقعی نیاز است که با حسن نیت تعیین شده باشد که البته این مقدار نباید به طور نامعقولی با مقدار تخمین زده شده در قرارداد یا مقدار معمول یا مقادیر مشابهی که سابقاً عرضه یا تقاضا می‌شده است، مغایر و نامتناسب باشد»^۱. برخی مفسرین معتقدند این ماده بطور ضمنی قاعده انحصاری بودن را پذیرفته است و عبارت «بر اساس میزان تولید فروشنده یا ملزومات خریدار» بدین معناست که فروشنده در قرارداد بر اساس میزان تولید باید همه تولیدات خود را به خریدار عرضه کند و خریدار در قرارداد تهیه ملزومات باید کلیه ملزومات خود را از فروشنده خریداری نماید که این امر در نتیجه منجر به انحصار می‌شود (Smith, 2009). در مقابل برخی دیگر معتقدند که در این ماده، تعهد به رعایت حسن نیت جایگزین قاعده انحصاری بودن قرارداد شده و تنها بند ۲ ماده مذکور در ارتباط با قراردادهای انحصاری است (Blair, 2006).

بررسی تفسیرهای رسمی نشان می‌دهد که قانون در این خصوص یک بررسی دو مرحله‌ای را ایجاب می‌کند. در وهله اول باید در خصوص این موضوع تصمیم گیری شود که آیا افزایش یا کاهش مقدار نسبت به برآورد انجام شده در قرارداد یا مقدار معمول، بطور نامتعرفی نامتناسب بوده است یا خیر؟ سپس تصمیم گیری شود که آیا کاهش یا افزایش صورت گرفته با حسن نیت بوده است یا خیر؟ در تفسیرها مشخص نشده است که چه میزان تغییر، «غیرمعقول و نامتعارف» است و مثال‌هایی که برای تصمیم گیری در خصوص باحسن نیت یا سوءنیت بودن تغییرات بیان شده است، ارزش چندانی ندارد. اما نظر مشهور این است که UCC نیز به مانند کامن لا به فروشنده اجازه می‌دهد مقادیری را سفارش داده یا عرضه کند که بطور نامتناسب و غیرمتعرفی کمتر از مقدار تخمین زده شده در قرارداد یا مقدار معمول باشد مشروط به اینکه این سفارش یا تولید، با حسن نیت باشد اما اجازه تولید یا سفارش مقدار کالایی که بطور نامعقول و غیر متعارف بیش از میزان تخمین زده شده در قرارداد یا مقدار متعارف باشد را نمی‌دهد حتی اگر با حسن نیت باشد^۲. گرچه چنین نتیجه‌ای منافع قراردادهای با مقدار باز را

^۱ § 2-306: “(1) A term which measures the quantity by the output of the seller or the requirements of the buyer means such actual output or requirements as may occur in good faith, except that no quantity unreasonably disproportionate to any stated estimate or in the absence of a stated estimate to any normal or otherwise comparable prior output or requirements may be tendered or demandable”.

^۲ در قضیه Orange and Rockland Utility Inc. v. Amerada Hess Corp (1977) خوانده که یک شرکت خدمات عمومی بود با خوانده که یک شرکت تولید نفت بود، قراردادی امضا کرد که به موجب آن خوانده متعهد شد تا نفت مورد نیاز خوانده جهت شروع به کار یک دستگاه تولیدی را در مقابل ثمن مشخصی برای ۴ سال تامین کند. در قرارداد میزان مصرف سالانه نفت خوانده، تخمین زده شده بود. در این برآورد پیش بینی شده بود که برای تولید سوخت دستگاه مورد نظر، بیشتر از گاز استفاده خواهد شد نه نفت. کمی پس از شروع قرارداد، قیمت گاز و نفت به سرعت بالا رفت. در عرض یک سال و چهار ماه از اجرای قرارداد، قیمت بازار به دو برابر قیمت تعیین شده در قرارداد رسید. خوانده میزان مصرف گاز را کاهش داده و بیشتر از نفت استفاده نمود بطوریکه میزان نفت مورد استفاده از مقدار تخمین زده شده در قرارداد تجاوز نمود و باقیمانده گاز را در مقابل سود قابل توجهی به اشخاص ثالث فروخت. در واقع خوانده بیش از دو برابر مقداری که در قرارداد برآورد شده بود، از نفت استفاده می‌کرد. در نتیجه خوانده از تحویل نفت بیش از میزان تخمین زده شده در قرارداد خودداری نمود و خوانده علیه وی طرح دعوی کرد. دادگاه رای داد که قرارداد تابع ماده ۳۰۶-۲ UCC بوده که این ماده بیانگر لزوم رعایت حسن نیت در قراردادهای تهیه ملزومات است. با توجه به اینکه قرارداد تهیه ملزومات علیرغم افزایش سریع قیمت نفت، تضمین می‌کند بصورت ثابت نفت ارزان در اختیار خوانده قرار گیرد لذا هزینه‌های تولید الکتریسته با نفت توسط خوانده نیز باید کمتر از قیمت آن در بازار باشد. از این رو خوانده با استفاده از قرارداد و تغییر ترکیب نفت و گاز، به سرعت و به نحو چشمگیری خود را به یک فروشنده بزرگ الکتریسته به

محدود می‌کند اما اعمال محدودیت در مقابل افزایش تقاضا یا تولید از این جهت که موجب محدود شدن اختیار بالقوه ویرانگر طرفی می‌شود که حق تعیین مقدار مورد معامله را دارد، مورد دفاع واقع شده است (Weistart, 1973).

قانون متحد الشکل تجاری آمریکا، معیار حسن نیت و معقول بودن و انصاف را در خصوص تکمیل قراردادهای با ثمن باز نیز پذیرفته است. بند ۱ ماده ۳۰۵-۲ در این رابطه مقرر می‌دارد: «اگر طرفین قصد انعقاد قرارداد داشته باشند، می‌توانند اقدام به انعقاد عقد بیع نمایند حتی اگر ثمن تعیین نشده باشد. در این موارد، ثمن قرارداد، ثمن متعارف و معقول در زمان تحویل کالا خواهد بود». بنابراین در این موارد ثمن باید با حسن نیت تعیین شده و منطبق با معیارهای تجارت منصفانه در تجارت مورد نظر باشد. ماده ۸ قانون بیع کالا انگلیس نیز در مواردی که ثمن در قرارداد تعیین نشده و براساس روش مورد توافق یا بر اساس جریان معاملاتی بین طرفین هم قابل تعیین نمی‌باشد، خریدار را ملزم به پرداخت ثمن معقول می‌داند.^۱

همچنین به موجب ماده ۳۰۹-۲ UCC اگر قرارداد در خصوص زمان حمل کالا یا هر اقدام دیگری که به موجب قرارداد باید انجام شود، ساکت باشد، زمان مورد نظر یک زمان معقول خواهد بود.^۲ پذیرش معیار حسن نیت و معقول بودن و انصاف برای تکمیل قرارداد، محدود به نظام‌های داخلی نیست بلکه در اسناد بین‌المللی هم از جایگاه مهمی در بحث تکمیل قرارداد برخوردار است.

در اصول حقوق قراردادهای اروپا و اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی^۳، اصل حسن نیت و معامله منصفانه در مرحله تشکیل و اجرای قرارداد و ضمانت اجرای مربوط به وظایف و حقوق قراردادی ضرورتاً بایستی رعایت شود. علاوه بر این حکم کلی به رعایت حسن نیت، هر دو سند در موارد خاص نیز حکم به تکمیل قرارداد بر اساس حسن نیت و معقول بودن داده‌اند. مطابق اصول حقوق قرارداد اروپا، در فرضی که طرفین در زمان انعقاد قرارداد، ثمن را تعیین نکرده‌اند یا تعیین ثمن به نظر یکی از طرفین یا شخص ثالث منوط شده ولی طرف قرارداد یا شخص ثالث نمی‌خواهد یا نمی‌تواند ثمن را تعیین کند یا در صورت تعیین، ثمن به نحو فاحشی غیر معقول است یا در مواردی که ثمن باید بر اساس عاملی تعیین شود که وجود ندارد^۱، ثمن معقول جایگزین خواهد شد. ماده ۵-۱-۷ اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی نیز در چهار بند، موارد مذکور را بررسی و نهایتاً معقول بودن را به عنوان معیار تکمیل قرارداد معرفی کرده است. همین‌طور به موجب ماده ۱۰۸-۶ PECL و ماده ۵-۱-۶ اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی، اگر کیفیت اجرای قرارداد تعیین نشده باشد، هر یک از طرفین ملزم است تعهد را به کیفیت معقول ایفا نماید.

گرچه ماده ۵۵ کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا در مواردی که ثمن قرارداد، باز است خریدار را ملزم به پرداخت ثمنی می‌داند که «معمولاً در زمان انعقاد قرارداد برای چنین کالایی در شرایط مشابه در تجارت مربوطه پرداخته می‌شود» و صریحاً به بیان معیار معقول بودن نپرداخته است اما تعریفی که اصول حقوق قرارداد اروپا از معقول بودن ارائه داده، متناسب با شیوه‌ای است که در کنوانسیون پیش‌بینی شده است. بویژه اینکه

اشخاص ثالث تبدیل کرده و در واقع با سوء نیت عمل کرده است. علاوه بر این، تقاضای نفت بیش از دو برابر مقدار تخمین زده شده در قرارداد از سوی خواهان، به نحو نامعقولی نامتناسب است.

¹ Ascertainment of price

“(1) The price in a contract for sale may be fixed by the contract, or may be left to be fixed in a manner agreed by the contract, or may be determined by the course of dealing between the parties.

(2) where the price is not determined as mentioned in sub-section (1) above the buyer must pay a reasonable price....”

² UCC § 2-309: “(1) The time for shipment or any other action under a contract if not provided in this article or agreed upon shall be a reasonable time.”

^۳ به موجب ماده ۲۰۱-۲ اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی « ۱- هر طرف قرارداد بایستی مطابق با حسن نیت و معامله منصفانه اقدام کند. ۲- طرفین قرارداد

نمی‌توانند این تکلیف را مستثنی یا محدود کنند». مشابه این حکم را، ماده ۱-۷ اصول قراردادهای بازرگانی بین‌المللی نیز بیان کرده است

بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون نیز تاکید نموده است که در تفسیر مقررات کنوانسیون باید به رعایت اصل حسن نیت در تجارت بین الملل توجه شود.^۱ از این رو می‌توان معیار معقول بودن اصول حقوق قراردادهای اروپایی را برای تفسیر کنوانسیون نیز اعمال نمود. در مواردی هم که قرارداد زمان خاصی برای حمل کالا پیش بینی نکرده است، مقررات کنوانسیون تقریباً مشابه قانون متحد الشکل تجاری است که به موجب آن تسلیم باید ظرف مدت زمان معقول و مناسب از زمان انعقاد قرارداد صورت گیرد.^۲

علیرغم پذیرش معیار حسن نیت و معقول بودن جهت تکمیل قرارداد در حقوق خارجی و اسناد بین المللی، در حقوق ایران حکم صریحی برای رعایت حسن نیت و معامله منصفانه در قانون مدنی وجود ندارد بطوریکه دادرسی نمی‌تواند در تفسیر و تکمیل قراردادها به طور مستقیم به انصاف یا اجرای با حسن نیت عقد، استناد کند. با اینحال نباید نقش واقعی و پنهانی این دو مفهوم را در تکمیل قرارداد فراموش کرد. دادرسی می‌تواند آنچه را که رفتار انسانی با حسن نیت و منصف می‌بیند به عنوان شرط ضمنی و شرط بنایی در عقد اجرا کند. این اختیار محدود مانع از آن می‌شود که دادرسی با انگیزه منصفانه کردن قرارداد، چهارچوب قصد مشترک طرفین را از یاد ببرد و هر چه را که خود با انصاف سازگار می‌بیند، بر طرفین عقد تحمیل کند (Katouzian, 2024b).

در حقوق ایران گرچه هیچ ماده قانونی بر لزوم رعایت حسن نیت در قراردادها تصریح نکرده است اما رعایت حسن نیت مورد توجه دکتین قرار گرفته و پاره‌ای از مقررات هم بر مبنای آن وضع شده‌اند بطوریکه می‌توان از آن به عنوان یکی از قواعد حقوقی نام برد. در این راستا می‌توان به ماده ۲۷۹ ق.م. اشاره کرد که در مقام بیان نحوه وفای به عهد در مال کلی مقرر می‌دارد: «.....متعهد مجبور نیست از فرد اعلای آن ایفا کند لیکن از فردی هم که عرفاً معیوب است نمی‌تواند بدهد». همچنین به موجب ماده ۳ قانون تجارت الکترونیکی ایران: «در تفسیر این قانون همیشه باید به خصوصیت بین‌المللی، ضرورت توسعه هماهنگی بین کشورها در کاربرد آن و رعایت لزوم حسن نیت توجه کرد». رعایت حسن نیت در قراردادهای بیمه، جایگاهی ملموس‌تر در مقایسه با سایر قراردادها داشته و نقض آن ضمانت اجرای متفاوتی با قواعد عمومی قراردادها دارد.^۳ بر این اساس برخی رعایت حسن نیت در وفای به عهد را از لوازم عرفی عقد تلقی کرده‌اند و آن را بخشی از مفاد توافق می‌دانند. چه این که طرف‌های قراردادی باید به کلیه نتایج عرفی و قانونی حاصل از عقد پایبند باشند. همچنین امور عرفی که عقد بدون تصریح منصرف بدان است به منزله ذکر در عقد است (مواد ۲۲۰ و ۲۲۵ ق.م.) (Safai, 2024).

نتیجه‌گیری

¹ Article 7 (1): "In the interpretation of this Convention, regard is to be had to its international character and the need to promote uniformity in its application and the observance of good faith in international trade."

² Article 33: "The seller must deliver the goods ... within a reasonable time after the conclusion of the contract."

^۳ به موجب ماده ۱۲ قانون بیمه: «هرگاه بیمه‌گذار عمداً از اظهار مطالبی خودداری کند یا عمداً اظهارات کاذبه بنماید و مطالب اظهار نشده یا اظهارات کاذبه طوری باشد که موضوع خطر را تغییر داده یا از اهمیت آن در نظر بیمه‌گر بکاهد عقد بیمه باطل خواهد بود حتی اگر مطالب مذکوره تاثیری در وقوع حادثه نداشته باشد. در این صورت نه فقط وجوهی که بیمه‌گذار پرداخته است قابل استرداد نیست بلکه بیمه‌گر حق دارد اقساط بیمه را که تا آن تاریخ عقب افتاده است از بیمه‌گذار مطالبه کند.» جهت مطالعه بیشتر در این خصوص ر. ک.: علی انصاری؛ جواد عسکری دهنوی، "مطالعه تطبیقی نقش حسن نیت بیمه‌گر در انعقاد عقد بیمه (حقوق ایران و نظام حقوقی معاصر)"، پژوهشنامه‌ی بیمه، دوره‌ی ۳۰، ش. ۳.

با توجه به پژوهش در زمینه‌ی تکمیل قرارداد باید گفت: غالب سیستم‌های حقوقی در بدو تاسیس با تفسیر مضیق قواعد حقوقی، بر لزوم رفع ابهام از قرارداد بویژه عناصر و ارکان اساسی آن تاکید داشته و در هر موردی که معامله به جهتی از جهات مبهم بود، حکم به بی اعتباری قرارداد می‌دادند.

گرچه این دیدگاه با مقتضیات دوران پیشامدرن که در آن قراردادهای تجاری بیشتر جنبه رقابتی داشتند و هر یک از متعاملین در تلاش بود تا با تحمیل هزینه‌های قرارداد به طرف مقابل، حداکثر سود ممکن را عاید خود نماید، انطباق زیادی داشت و در واقع هدف حقوق قراردادها که حفظ ثبات قرارداد و اجرای تعهدات ناشی از مذاکرات بین رقبای بود را به بهترین شکل ممکن تامین می‌کرد اما تحولات اقتصادی و اجتماعی به قواعد حقوقی رنگ تازه‌ای داد. بطوریکه با گسترش زمینه‌های اقتصادی چه در عرصه بین‌الملل و چه در نظام‌های داخلی، لزوم دست یابی به قواعد و اصولی که موجبات تسهیل و تسریع مبادلات تجاری را فراهم نمایند، بیش از گذشته احساس شد. بر این اساس، نظریه کلاسیک نیز به تدریج دچار تحول شد بطوریکه امروزه در خصوص اعتبار و صحت قراردادهای تکمیل نشده، برخی نظام‌های حقوقی رویکرد منعطفی دارند. دیدگاهی که با تفسیری نو از اصول سنتی حقوق قراردادها و بر مبنای ضرورت‌های اجتماعی و مصالح جامعه و در راستای ایجاد سرعت در معاملات و اطمینان از انعقاد قرارداد که برای حیات تجاری بازرگانان امری ضروری است، معتقد به صحت و اعتبار آن است.

طرفداران دیدگاه سنتی دلایل متعددی بر بطلان قرارداد تکمیل نشده ارائه کرده‌اند اما بررسی این دلایل نشان می‌دهد که نه تنها هیچ یک، دلیل محکمی بر بطلان این نوع قرارداد نیست بلکه تاملی کوتاه در قراردادهای تجاری این واقعیت را آشکار می‌سازد که امروزه ضرورت‌های بسیاری وجود دارد که در عمل، مانع توافق متعاملین پیرامون کلیه ارکان و شروط قراردادی در زمان انشاء می‌گردد بطوریکه طرفین در بسیاری از قراردادها بویژه قراردادهای بلند مدت ناگزیرند برخی از شروط قرارداد نظیر ثمن، مقدار مبیع، مدت قرارداد و... را مفتوح گذارند. پس اگر طرفین به این دلیل نتوانند قراردادی الزام آور منعقد کنند و ناچار باشند انشاء عقد را به آینده و پس از توافق پیرامون شرط مورد نظر موکول کنند، ممکن است فرصت انعقاد قرارداد را از دست داده و متحمل زیان شوند. به بیان دیگر تجار اغلب قصد دارند قراردادهای الزام آور باشد بدون اینکه مجبور باشند در زمان انعقاد، همه جزئیات آن را مشخص کنند.

با درک این نیاز و به دنبال شیوع استفاده از قراردادهای تکمیل نشده در داخل کشورها و صحنه بین‌الملل، سیستم‌های حقوقی مختلف درصدد اثبات عدم مغایرت مفتوح بودن قرارداد با اصل لزوم رفع ابهام از معامله برآمدند و این نوع قرارداد نه تنها در سیستم حقوق داخلی کشورها بلکه در اسناد بین‌المللی نیز مورد پذیرش واقع شد. مطابق نظریه صحت، دادگاه‌ها در مواجهه با قراردادهای تکمیل نشده باید مستقیماً بر این سوال اصلی تمرکز کنند که آیا طرفین قصد التزام به قرارداد را داشته‌اند یا خیر؟ اگر مشخص شود که طرفین قصد ایجاد یک رابطه حقوقی الزام آور را داشته‌اند، قرارداد علیرغم مفتوح بودن برخی از شروط آن، صحیح بوده و دادگاه باید خلاءهای آن را براساس اراده ضمنی طرفین و رویه فیمابین یا قاعده معقول و متعارف بودن یا قواعد تکمیلی دیگر، تکمیل و قرارداد را اجرا کند.

چنانکه در حقوق انگلستان تحت تأثیر رویکردهای اقتصادی، نقص‌های قراردادی امری عادی تلقی شده، قرارداد تکمیل نشده مورد پذیرش قرار گرفته و برای اجرای کارآمد و مطلوب آن‌ها قواعدی پیش‌بینی شده است. به گونه‌ای که ماهیت قراردادی آن حفظ شده است و تمامی آثار قرارداد لازم الاجرا را به همراه می‌آورد. در این کشورها استفاده از شروط باز با توجه به اینکه قرارداد را منعطف و با شرایط جدید منطبق می‌کند به عنوان شیوه‌ای برای حل و فصل اختلافات تجاری بکار گرفته می‌شود. علاوه بر این قرارداد تکمیل نشده به عنوان ابزاری برای تعیین ریسک‌ها برحسب اوضاع و احوال آینده به حساب می‌آید.

در حقوق ایران پذیرش قرارداد تکمیل نشده با دو ایراد اساسی مواجه است: یکی قاعده نفی غرر که موجد اصل لزوم رفع ابهام است و دیگری نفی ابهام از مورد معامله که موجد اصل لزوم علم تفصیلی به مورد معامله است. با این حال به نظر نمی‌رسد این دو اصل، مانع جدی در راه پذیرش قرارداد تکمیل نشده به حساب آیند. گرچه به موجب بند ۳ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، معین بودن مورد معامله از شرایط اساسی صحت قرارداد است و ماده ۲۱۶ همین قانون مقرر می‌دارد: «مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است». اما باید توجه داشت معیار تشخیص ابهام، یک معیار شخصی است. بر این اساس اگر مورد معامله از دید طرفین معلوم اما عرفاً مجهول باشد، مجهول بودن عرفی موجب بطلان قرارداد نخواهد شد. حتی با فرض مجهول بودن مورد معامله، جهلی موجب بطلان قرارداد است که عرفاً معامله را غرری و خطری سازد و منظور از خطر، احتمال وقوع منازعه و اختلافی است که لاینحل باشد مانند بیع مال مجهول مطلق.

بنابراین اگر از دید عرف، معامله‌ای غرری نبوده و با احتمال بروز منازعه و اختلاف و ورد ضرر همراه نباشد، یا در صورت بروز اختلاف، دادگاه بتواند نقص قرارداد را تکمیل و اختلاف را خاتمه دهد، قرارداد صحیح خواهد بود ولو اینکه یکی از عناصر اصلی آن در زمان انشاء، مفتوح باشد. کما اینکه در برخی از معاملات، نه تنها مجهول بودن بخشی از قرارداد موجب غرر نمی‌شود، بلکه اصرار بر معلوم بودن مورد معامله در زمان انعقاد قرارداد، امری غیر ضروری و چه بسا غرری است. این امر به خصوص در مواردی ملموس است که تعیین یکی از شروط قرارداد، ابتدائاً غیر ممکن بوده اما انعقاد قرارداد، امری لازم باشد بطوریکه عدم انعقاد قرارداد و موکول کردن آن به تعیین مورد معامله، موجب بروز ضرر و زیان گردد یا سود مطلوبی را ضایع نماید. وانگهی قرارداد تکمیل نشده ثبات بیشتری نسبت به قرارداد کامل دارد. نتیجه اینکه انعقاد قرارداد تکمیل نشده حداقل با شرط قابل تعیین در حقوق ایران با مشکلی مواجه نیست. خوشبختانه ماده ۸ قانون روابط موجر و مستاجر سال ۱۳۷۶ نیز با پذیرش صحت شرط تمديد قرارداد با عوض قابل تعیین (متعارف) به این بحث تاریخی خاتمه داده است. به نظر نمی‌رسد حکم مندرج در این ماده استثنایی بوده و به عقد اجاره اختصاص داشته باشد چون اجاره خصوصیتی ندارد که اختصاص حکم مزبور را توجیه نماید. بنابراین با وحدت ملاک از این ماده می‌توان حکم آن را به سایر قراردادها نیز تسری داد و بطور کلی قرارداد با موضوع قابل تعیین را صحیح تلقی کرد.

آنچه باقی می‌ماند رفع نقص‌ها و تکمیل مفاد قرارداد است. با توجه به اینکه اساس هر قراردادی را قصد طرفین قرارداد تشکیل می‌دهد، دادگاه‌ها در ابتدا از اینکه قرارداد را برای طرفین تکمیل کنند، امتناع می‌کردند اما بعداً تلاش کردند تا قصد واقعی طرفین را کشف کنند که این کار در برخی موارد نسبتاً دشوار و یا حتی غیر ممکن بود. سرانجام دادگاه‌ها به منظور حمایت از آزادی انعقاد قرارداد بدون تعیین کلیه شروط و جزئیات، به استفاده از معیار «قصد معقول و متعارف طرفین» برای تکمیل قرارداد روی آوردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The concept of contractual completion, often referred to as “gap filling,” has become a focal point in comparative contract law, particularly in examining the role of good faith, reasonableness, and fairness under Iranian law and common law systems. A contractual gap filler is a provision supplied by law or determined by a court to address a missing term in situations where the contracting parties have not reached an agreement on specific matters such as the quantity or quality of the subject matter, the price, payment methods, or duration of the contract. The theoretical underpinning of this process is anchored in the principle of party autonomy, yet its practical application diverges significantly between legal systems. In common law jurisdictions, contractual completion is an accepted and developed mechanism for preserving the enforceability of agreements even where essential terms are left open, whereas Iranian law traditionally faces two doctrinal objections: the prohibition of *gharar* (excessive uncertainty) and the requirement for detailed knowledge of the subject matter. However, deeper examination of *gharar* and the sufficiency of general knowledge under Article 216 of the Iranian Civil Code suggests that these obstacles are not insurmountable, paving the way for recognition of open contracts when interpreted through evolving legal reasoning (Akhavan, 2014; Safai, 2024).

The core concepts driving contractual completion—good faith, reasonableness, and fairness—function as interrelated normative standards. Good faith, often described as honesty and fairness in intention, has evolved from an overlooked notion in pre-1970s legal scholarship to a foundational principle in modern contract law, influencing not only performance but also interpretive and gap-filling doctrines (Barikloo & Khazaei, 2011; Lando & Beale, 2000; O'Connor, 1990; Tetley, 2004). Reasonableness, as codified for example in the Principles of European Contract Law (PECL), requires assessing conduct against what parties in similar circumstances, acting in good faith, would deem acceptable, taking into account the contract's nature, purpose, and commercial practices (Gillette, 1981; Lando & Beale, 2000). Fairness, while often conflated with justice, has distinct operational meanings in private law, serving both as an equitable doctrine and as a practical device for adjusting contractual obligations in the absence of express stipulations (Eskini, 2023; Jafari Langeroudi, 2015, 2024a, 2024b; Katouzian, 2024a). These concepts, while abstract, are deployed by courts to preserve the contractual bargain in ways that protect legitimate expectations and mitigate opportunistic behavior.

Operationally, gap filling takes two main forms depending on whether the parties have established a mechanism for determining open terms. When an agreed mechanism exists—such as reference to a market index, the opinion of a third party, or future negotiation—courts typically honor that method unless it fails, in which case they may substitute an objective standard like a “reasonable price” or “reasonable time” (Darabpour, 1998; Triantis, 2002). In Iranian law, as in many civil law systems, third-party determination of terms is generally more acceptable than unilateral determination by one party, though safeguards against unreasonableness and bad faith apply. In common law, courts have shown flexibility by replacing failed mechanisms to avoid voiding contracts, as in *Sudbrook Trading Estate Ltd. v. Eggleton*, where the House of Lords treated the price term as an ancillary provision that could be judicially substituted (Akrami et al., 2014; Safai, 2024). Comparative analysis of the UCC §2-305 and the Uniform Sales Act §9–10 reveals functional equivalence in their gap-filling approaches, despite textual differences, particularly in preserving enforceability when third-party pricing mechanisms break down (Corman, 1962; Hall, 1952; Whitney, 1951).

The role of good faith, reasonableness, and fairness in gap filling extends beyond doctrinal elegance to practical problem-solving. In the United States, Restatement (Second) of Contracts §205 and UCC §1-201(b)(20) embed a duty of good faith and fair dealing into all contracts, encompassing both

honesty in fact and adherence to reasonable commercial standards (Farnsworth, 1984; Farnsworth, 1963; Summers, 1968). This standard allows courts to adjust contractual obligations dynamically in light of unforeseen circumstances, ensuring that gap filling reflects the contract's spirit rather than rigidly adhering to its letter. Case law, such as *Wood v. Lucy, Lady Duff-Gordon*, demonstrates how courts infer obligations to exert reasonable efforts from the principle of good faith, thereby preserving the mutual benefit intended by the parties (Akhlaiqi & Emam, 2017; Hillman, 1995). Moreover, in output and requirements contracts, UCC §2-306 conditions quantities on good faith, thereby preventing manipulative variations that could undermine the contractual balance (Blair, 2006; Smith, 2009; Weistart, 1973).

Internationally, the principles of good faith and reasonableness are entrenched in instruments like the PECL, the UNIDROIT Principles, and the CISG. These instruments prescribe reasonable price and performance standards when key terms are missing or unworkable, thereby aligning with domestic doctrines in both civil and common law systems. For example, PECL Article 6:108 and UNIDROIT Article 5.1.6 require performance to be of reasonable quality when unspecified, and UNIDROIT Article 5.1.7 outlines multiple scenarios in which reasonable price replaces missing or impracticable price terms (Farnsworth, 1984). The CISG's Article 55, though not explicitly invoking "reasonableness," operates similarly by defaulting to prevailing market prices under comparable circumstances, and Article 7(1) emphasizes the need to interpret the Convention in light of good faith in international trade. These transnational standards reinforce the view that good faith and reasonableness function as universal gap-filling criteria, bridging diverse legal traditions and fostering predictability in cross-border commerce.

In conclusion, the comparative analysis of Iranian law and common law approaches reveals both convergence and divergence in the treatment of open contracts. While doctrinal reservations in Iranian law—rooted in *gharar* and the requirement for detailed subject-matter knowledge—have historically constrained the acceptance of gap filling, reinterpretation of these principles in light of good faith, reasonableness, and fairness opens the door to greater alignment with global practice. Common law jurisdictions and international instruments illustrate how these standards can be operationalized to preserve contractual relationships, promote equitable outcomes, and accommodate commercial realities. The challenge for Iranian law lies in harmonizing traditional doctrines with modern transactional needs without undermining foundational legal principles, thereby enabling a more flexible and commercially responsive framework for contractual completion.

References

- Akhavan, M. (2014). Buy-Back Contracts in Phases 2 and 3 of South Pars Gas Field from the Perspective of Incomplete Contracts. *Iranian Energy Economics Research Journal*, 4(13).
- Akhlaiqi, B., & Emam, F. (2017). *Principles of International Commercial Contracts*. Shahre Danesh Publications.
- Akrami, F., Shaik, S., Yosoff, A., & Mohamed Isa, S. (2014). Open Price Term under the United Kingdom Sale of Goods Act 1979 and the United Nations Convention on Contracts for International Sale of Goods (CISG): A Comparative Analysis. *Asian Social Science*, 10(15), 97. <https://doi.org/10.5539/ass.v10n15p97>
- Barikloo, A., & Khazaei, S. A. (2011). The Principle of Good Faith and Its Consequences in the Pre-Contractual Period. *Judiciary Law Journal*, 57(76).
- Blair, H. A. (2006). You Don't Have to Be Ludwig Wittgenstein: How Llewellyn's Concept of Agreement Should Change the Law of Open-Quantity Contracts. *Seton Hall Law Review*, 27(1).
- Corman. (1962). The Law of Sales under the UCC. *Rutgers Law Review*, 17.
- Darabpour, M. (1998). Floating Price. *Journal of Legal Research*, 21-22.
- Eskini, R. (2023). *Bankruptcy and Insolvency Law*. SAMT Publications.
- Farnsworth, A. E. (1984). Formation of Contract. In *International Sales: The United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods AU2 - Galston, N. AU2 - Smits, H.*

- Farnsworth, E. A. (1963). Good Faith Performance and Commercial Reasonableness under the Uniform Commercial Code. *University of Chicago Law Review*, 30. <https://doi.org/10.2307/1598757>
- Gillette, C. P. (1981). Limitations on the Obligation of Good Faith. *Duke Law Journal*(4). <https://doi.org/10.2307/1372139>
- Hall, H. L. (1952). Article 2_Sales_ From Status to Contract? *Wisconsin Law Review*, 209.
- Hillman, R. A. (1995). Instinct with an Obligation and the Normative Ambiguity of Rhetorical Power. *Ohio State Law Journal*, 56.
- Jafari Langeroudi, M. J. (2015). *Legal Terminology*. Ganj Danesh Library.
- Jafari Langeroudi, M. J. (2024a). *Annotated Civil Code (Scientific, Comparative, Historical)*. Ganj Danesh Library.
- Jafari Langeroudi, M. J. (2024b). *Islamic Law*. Ganj Danesh Publications.
- Katouzian, N. (2024a). *Civil Law Series: General Rules of Contracts, Vol. 3: Effects of Contract*. Ganj Danesh Publications.
- Katouzian, N. (2024b). *Philosophy of Law (Sources of Law), Vol. 2*. Ganj Danesh Publications.
- Lando, O., & Beale, H. (2000). *Principles of European Contract Law, Parts I and II*. Kluwer Law International. https://doi.org/10.1163/9789004633421_013
- Marsh, P. D. V. (1993). *Comparative Contract Law England, France, Germany, USA*.
- O'Connor, J. F. (1990). *Good faith in English law*. Dartmouth.
- Safai, S. H. (2024). *Introductory Course in Civil Law, Volume 2: General Rules of Contracts*. Mizan Publications.
- Smith, S. (2009). A New Approach to the Identification and Enforcement of Open Quantity Contracts: Reforming the Law of Exclusivity and Good Faith. *Valparaiso University Law Review*, 43(3).
- Summers, R. S. (1968). Good Faith in General Contract Law and the Sales Provisions of the Uniform Commercial Code. *Virginia Law Review*, 54(2). <https://doi.org/10.2307/1071744>
- Tetley, W. (2004). Good faith in contract law: particularly in the contracts of arbitration and chartering. *Journal of Maritime Law & Commerce*, 35(4).
- Triantis, G. G. (2002). The Efficiency of Vague Contract Terms: A Response to the Schwartz Scott Theory of UCC Article 2. *Louisiana Law Review*, 62(4).
- Weistart, J. C. (1973). Requirements and Output Contracts: Quantity Variations under the UCC. *Duke Law Journal*(3). <https://doi.org/10.2307/1371877>
- Whitney. (1951). Effects of UCC on New York Law- Contracts. *St. John's Law Review*, 26.